

بدون شرح!

تلویزیون الجزیره ۵/مهر/۸۵ : رئیس جمهور عراق ، جلال طالبانی نسبت به آنچه وی آنرا استمرار دخالت در امور داخلی عراق بیان کرد به کشورهای همسایه عراق هشدار داد. وی گفت آنها اگر از این کار دست برندارند، عراق توانایی این را دارد که روی مشکلات داخلی این کشورها تاثیر بگذارد. طالبانی همچنین در یک مصاحبه رادیویی که در واشنگتن انجام گرفت اضافه کرد عراق دارد صبرش را از دست میدهد .

گزارشگر : صبر این مرد دارد تمام می شود ، صحبت های او هشدار دهنده است و نگاهش به سمت همسایه های عراق است. جلال طالبانی اکنون از دخالت های سوریه و ایران و ترکیه در امور عراق سخن میگوید. شاید این سوال برای هر سوال کننده ای پیش بیاید چه کسی دارد صحبت میکند ؟ آیا رئیس جمهور عراق است یا یک رهبر کرد؟ بهر حال حرف هایش اهمیت بسیاری دارد . این مرد دارد هشدار میدهد که عراق توانایی آن را دارد که اگر همسایه هایش به دخالت هایشان در مسائلی ادامه بدهند ، مشکلات آنها را دامن بزند .

صحبت در مورد نقش همسایه در سرزمین رافدین (عراق - م) ما را بلافاصله به موضع رئیس جمهور آمریکا احاله میدهد که دمشق را متهم به گسیل افراد مسلح از طریق مرزش به عراق کرد و چیزی در مورد نقش ایران نگفت. مطلبی که نقش آن در معادله امنیتی آنجا واضح است. این یک مطلب قدیمی است که اکنون بر زبان مسول اول عراق جاری شده است، ولی آن چه که عراق را برمی انگیزد که کاری بکند استمرار دخالت همسایگانش در آموزش می باشد. طالبانی صحبت از مقابله به مثل می کند. در مورد ترکیه بدون شك روشن است که منظور وی استفاده از درگیری های بین حزب کارگران کردستان و دولت ترکیه است. با توجه به اینکه رئیس جمهور عراق کرد است، عامل قابل توجه ای برای این احتمال وجود دارد. وجود هزاران رزمنده پ ک ک که از تشکیلاتی در مناطق امن جنوب ترکیه و نواحی مرزی عراق برخوردارند، به این احتمال می افزاید.

در مورد سوریه "قیادیها" و "اخوان" که زمانی در عراق بوده اند کارت فشار احتمالی عراق را تشکیل میدهند. موضوع حمایت از احزاب اسلامی تندرو و تکفیری بنا به توصیفی که سوریه ایها از آن دارند نیز از این تراز است و کمتر از آن نیست. سازمانی که جندالشام نام دارد یکی از این سازمانها است که در یکی از عملیاتشان سفارت آمریکا در دمشق را دو هفته پیش از این مورد هدف قرار داد.

اما در مورد تهران آنطور که منتقدانش به آن می نگرند، بازیگر بزرگ در عراق، به نظر می رسد تهدید طالبانی موضوع ناراحت کننده ای برای کسانی است که منافی در آن دارند. چند وقت پیش رئیس جمهور عراق به ایرانی ها هشدار داده بود که در امور کشورش دخالت نکنند و تماس های سیاسی زیادی اخیرا بین دو کشور صورت گرفته بود .

مطلب اعلام نشده ای تأیید شد. اگر اوضاع بدتر شود و عراقیها بخواهند تهران را خشمگین کنند کارتی قویتر از سازمان اپوزیسیون مسلح مجاهدین خلق ندارند . این عکس العمل برای عراقیان بنظر نمی رسد که سخت باشد ولی سوال این است که چرا الان کارشان را رو میکنند ؟ » .

تلویزیون الجزیره ۵/مهر/۸۵

بخشی از " چرخ پنجم " ، یادداشت هفته دیدگاه ۲۷ مهر ۸۴

مجاهدین اما استراتژی دیگری را دنبال می کردند . آنان سالها بود که با گزینش استراتژی "جنگ آزادیبخش نوین" ، تمامی تخم مرغ های خود را در سبد " ضرورت های ژئوپلیتیکی " منطقه ای گذاشته بودند .

این استراتژی در تقابل با استراتژی " بسط " در درون رژیم حاکم بر ایران معنی می یابد . اعتقاد محوری در استراتژی " بسط " بر این است که در " تعادل قوای " کنونی جهانی و منطقه ای محصول پایان " جنگ سرد " محصور ماندن " جمهوری اسلامی " در چارچوب مرزهای خودی به معنی مرگ تدریجی و در نهایت نابودی کامل آن است .

بنابراین لازمه " حفظ نظام " بسط و گسترش در خارج از مرزهای جغرافیایی ست . این استراتژی رژیم " جمهوری اسلامی " را عملاً تبدیل به یک رژیم " بحران زا " و " بحران زی " نموده و مناسبات آن با جهان خارج را در یک تقابل مداوم تبیین می کند .

عملکرد مادی این استراتژی در جهان خارج و بویژه در سطح منطقه ای در دراز مدت راه به شکل گیری جبهه اعلام نشده ای می برد که اعضای آن هر یک به درجاتی رژیم " جمهوری اسلامی " را به مثابه " تهدید " منطقه ای قلمداد کرده و متمایل به حمایت از " فرصت " آلترناتیو متشکل و قدرتمند آن یعنی " مجاهدین خلق ایران " و ارتش آزادیبخششان می گردند . به این اعتبار استراتژی " جنگ آزادیبخش نوین " تا موقعی جواب دارد که آن استراتژی " بسط " عمل می کند !

به عبارت بهتر سلسله مراتب تضاد ها در کادر هر دوی این استراتژی ها نه فقط حول تضادهای ملی که در اساس حول تضادهای منطقه ای شکل گرفته است . معیار دوری و نزدیکی اجزاء تشکیل دهنده دو جبهه متخاصمی هم که حول یک تضاد منطقه ای مثلاً جنگ ایران و عراق در گذشته و مبارزه با بنیادگرایی در شرایط کنونی ، شکل می گیرند نه ماهیت آنها که منافع مشترکشان می باشد . به این ترتیب اصلاً جای تعجب نیست که در حالیکه در این پروسه ارتجاع حاکم بر ایران همراه با سوریه به روسیه و چین کمونیست و ونزولا نزدیک می شود ، نقطه مقابل آن یعنی مجاهدین هم به عربستان سعودی ، اردن و آمریکا نزدیک گردد .

عین این روند دارد هم اکنون هر چند در ابعاد هنوز میکرو ، در عراق عمل می کند . از یک سو رژیم بدرستی تشخیص داده است که ایجاد و دامن زدن به بحران در عراق رابطه مستقیمی با طولانی تر شدن زمان پرداختن به معضل ایران از سوی ایالات متحده دارد . اما از سوی دیگر افزوده شدن بر میزان دخالت‌های رژیم ایران در عراق و تلاش آن در جهت تاثیر گذاری بر تحولات عراق ، هر دولتی را که در عراق سر کار بیاید ، صرف نظر از ماهیت آن ، اجباراً بطرف مجاهدین متمایل خواهد کرد . البته به شرطی که مجاهدین موفق شوند همانگونه که تا کنون توانسته اند ، ارتش آزادیبخششان را بـمـثـابـه یک " پارامتر قدرت " به هر قیمت بر سر پا نگاه دارند .

خلاصه کنم ، جدای از هر تحلیلی که راجع به شرایط کنونی ایران و تضادهای داخلی و بین المللی عمل کننده در حول و حوش آن داشته باشیم ، به محض خروج از پهنه تنوریک و ورود به صحنه عمل مشخص سیاسی ، چاره ای جز استفاده از ابزارهای فعلاً موجود در راستای یک تحول بنیادی در ایران وجود ندارد . تفاوت دنیای روشنفکری صرف با دنیای انقلابیگری درست در همین نقطه است . یعنی نزول از برج عاج تنزه طلبی و ورود به قلب تضاد ها هر چند که تهدید آلودگی نیز در هر کنار و برزنی در کمین باشد . سرنوشت انقلاب نوین مردم ایران را درگیری نظامی نهایی میان دو نیروی جدی صحنه سیاسی ایران یعنی " سپاه پاسداران " ارتجاع و " ارتش آزادیبخش ملی ایران " تعیین می کند .

ضرورت‌های ژئوپلیتیکی منطقه ای در این راستا عمل می کند .

۲۷ مهرماه ۱۳۸۴

احمدی نژاد: ایران آماده مذاکره درباره‌ی همه چیز با آمریکا ست ، بشرطی که تغییر رژیم در کار نباشد .

" رئیس جمهور اسلامی ایران در گفتگو با روزنامه آمریکایی واشنگتن پست گفت : اگر دولت آمریکا طرح تغییر رژیم را کنار بگذارد تهران حاضر است در مورد همه چیز مذاکره کند . به گزارش خبرگزاری های فرانسه و ایسنا ، احمدی نژاد در پاسخ به سوالی در مورد اینکه آیا بهبود روابط ایران با آمریکا بیشترین نفع را برای ایران دارد یا خیر گفت : ما علاقمند به گفتگو با همه هستیم . ما معتقدیم که گفت و گو بسیار بهتر از تهدید و مقابله است . وی افزود : ما در حال حاضر با بسیاری از کشورها گفتگو می کنیم . من پیش از این نیز گفته ام که آمریکا استثنای نیست ، اما دولت آمریکا شرایط درست را ایجاد نمی کند و شانس گفتگوهای سازنده را از بین می برد . احمدی نژاد در بخش دیگری از سخنان خود دخالت شورای امنیت در برنامه هسته‌ای ایران را غیر قانونی خوانده و گفت : ما در چارچوب آژانس بین المللی انرژی اتمی فعالیت می کنیم و دوربین ها سایت های ما را کنترل می کنند . آژانس هیچ گزارشی دال بر وجود برنامه تسلیحات هسته‌ای در ایران منتشر نکرده است . "

۲ / مهر / ۸۵

ایران آبستن تحولاتی است که شاید بسیار خونین باشند !

پیچیدگی روند تغییرات سیاسی چه در ابعاد جهانی و چه در رابطه با مسائل ایران ایجاب می‌کند که برای مقابله درست با تحولات آتی و مداخله جدی در " پروسه تغییر " در ایران ، ویژگی های مرحله کنونی را شناخت و متناسب با قانونمندیهای حاکم بر آن راه گشود. نگاهی به صحنه سیاسی ایران و حضور رنگارنگ کوتوله های سیاسی از سویی و ناآگاهی و انجماد فکری از سوی دیگر ، ضرورت مسلح شدن به این شناخت را بیش از هر زمان دیگری در مقابل ما قرار می‌دهد .

پس از طرح " گلوبالیستی - فوندامنتالیستی " یازدهم سپتامبر که شیپور آغاز " جنگ جهانی چهارم " را به صدا درآورد ، بارها و بارها ، چه در نوشته ها و چه در مصاحبه هایم ، بر طرح " جناح بازها " در رابطه با ضرورت تعیین تکلیف استراتژیک رژیم سیاسی ایران در چارچوب طرح " خاورمیانه بزرگ " ، اشاره داشته و تاکید کرده بودم که بحث اساسی نه در رفتن و یا ماندن " جمهوری اسلامی " که بر سر جانشین سیاسی آن بایستی جریان داشته باشد و اینکه :

نبرد کنونی ما بی تردید " نبرد آلترناتیوها " ست !

بر آنچه که من از درون یک تحلیل بیرون آورده ام (یعنی طرح تعویض رژیم) ، بدون شک خود رژیم " جمهوری اسلامی " نیز آگاه است ! رژیمی که هم " اطلاعاتش " و هم " ارتباطاتش " از من و امثال من بسا بیشتر است ! در همین رابطه نیز تلاشهای گسترده یکی دو سال گذشته و مذاکرات رژیم در لندن و ژنو و عراق با " ارتباطات " ذی‌قیمت انگلیسیش ، تنها یک محور اساسی داشت و آن : گرفتن تضمین از آمریکا مبنی بر اینکه آنها نقشه ای برای تعویض رژیم در آینده نداشته باشند ، بود . تضمینی که هیچگاه موفق به گرفتن آن نشد و در آینده هم نخواهد گردید .

۱۸ آذر ۱۳۸۳

برگرفته از مقاله رفیق بهرام رحمانی ، " جهان امروز " شماره ۱۷۷ ، نیمه دوم شهریور ۱۳۸۵

۷۵ نفر از اساتید دانشگاه های مختلف آمریکا با اشاره به شواهدی که در تحقیقات خود جمع آوری کرده اند ، اعلام نمودند حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به نیویورک و واشنگتن ، توطئه کاخ سفید برای توجیه اشغال دیگر کشورهای نفت خیز بوده است .

مقامات کاخ سفید برای مخفی نگه داشتن برخی اسناد مربوط به حوادث ۱۱ سپتامبر ، همچنان اصرار می-ورزند. توماس کین، رئیس کمیسیون ویژه تحقیقات یازدهم سپتامبر، کاخ سفید را به علت ارائه ندادن گزارش های محرمانه سازمان های اطلاعاتی این کشور درباره حادثه مزبور سرزنش کرده است .

آمریکا، یک سیستم کنترل دفاع هوایی دارد که در شهرهای بزرگ همیشه فعال است و هر هواپیمایی که از مسیر خود خارج شود و حرکات مشکوکی داشته باشد بلافاصله مجبور به فرود می‌شود و در صورت عدم همکاری آن را ساقط می‌نماید. این سیستم روز ۱۱ سپتامبر آن سال يك ساعت و نیم پس از اصابت اولین هواپیما فعال شد. همچنین با توجه به امکانات گسترده جاسوسی و امنیت پروازی آمریکا، این که چند فروند هواپیمای مسافری در مسیر هوایی غیرمجاز آمریکا پرواز کنند و ردگیری نشوند، پذیرفتنی نیست.

علاوه براین، اسامی هیچ‌یک از ۱۹ عرب زبانی که مقام های آمریکایی آن ها را به عنوان عوامل حملات ۱۱ سپتامبر معرفی کرده اند، در فهرست مسافران هواپیماها قید نشده و جسد هیچ‌یک از آن ها نیز در محل حوادث شناسایی نشده است. همچنین ۲۳ نفر از نزدیکان بن لادن مدتی پس از حادثه یازدهم سپتامبر با هواپیمای مسافربری کوچکی که معمولاً در اجاره کاخ سفید است به عربستان سعودی منتقل شدند. زیرا خانواده بن-لادن، در شرکت «کارلایل» سرمایه‌گذاری کرده بودند که جرج بوش، سابقاً مشاور مالی بود. مقر اصلی کارلایل در واشنگتن، در خیابان پنسیلوانیا، در سر راه کاخ سفید و کنگره آمریکا و نزدیک وزارتخانه های اصلی آژانس های فدرال قرار دارد و چیزی بسیار مهمتر از یک شرکت سرمایه‌گذاری بود.

(از کتاب جنگ بوش ها ، نویسنده: اریک لوران)

در چنین شرایطی، ۷۵ نفر از اساتید دانشگاه‌های مختلف آمریکا با اشاره به شواهدی که در تحقیقات خود جمع‌آوری کرده‌اند، اعلام نمودند حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به نیویورک و واشنگتن، توطئه کاخ سفید برای توجیه اشغال دیگر کشورهای نفت خیز بوده است.

به گزارش پایگاه اینترنتی فارس به نقل از روزنامه انگلیسی دیلی میل، هفتاد و پنج استاد دانشگاه آمریکا معتقدند حملات ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ که زمینه‌ساز حملات نظامی این کشور به عراق و افغانستان بود، در واقع توسط جنگ‌طلبان داخلی این کشور رهبری شده است. به عقیده این اساتید، حملات به نیویورک و واشنگتن اقدامی داخلی بود که برای توجیه حمله و اشغال کشورهای نفت‌خیز انجام شد.

به گزارش روزنامه دیلی میل، طرح چنین نظریه‌ای در پنجمین سالگرد این حملات که منجر به کشته شدن حدود ۳ هزار نفر شد، باعث خشم مردم آمریکا شده است. البته این اساتید دانشگاه که خود را روشنفکران حقیقت‌یاب ۱۱ سپتامبر نامیده‌اند، معتقدند واقعیت‌ها و شواهدی که آنها در تحقیقات خود به دست آورده‌اند واقعا غیرقابل انکار بوده و نقطه بزرگ‌ترین توطئه تاریخ را به هم متصل می‌کند. این اساتید که در دانشگاه‌های سراسر آمریکا مشغول به تدریس هستند، با انتشار مقاله‌ها و گزارشات مختلف، بسیاری از نظریات توطئه مطرح شده در اینترنت از سال ۲۰۰۱ تاکنون را قابل باور کرده‌اند. پروفیسور استیون جونز، استاد فیزیک در یکی از دانشگاه‌های ایالت اوتوا، و یکی از اعضای این گروه می‌گوید:

« ما باور نمی‌کنیم که این ۱۹ هواپیما ربا و چند نفر دیگر در غارهای افغانستان به تنهایی این حملات را اجرا کرده‌اند. »

این اساتید دانشگاه آمریکا معتقدند تعدادی از نومحافظه‌کاران آمریکا در گروهی با نام پروژه قرن جدید آمریکا که قرار است سیطره این کشور را بر جهان تضمین کند، حملات به مرکز تجارت جهانی و پنتاگون را به عنوان بهانه‌ای برای حمله به افغانستان، عراق و بعدها ایران مطرح کرده‌اند. به گفته پروفیسور جونز، امکان نداشت برج‌های دوقلو با برخورد دو هواپیمای مسافربری به این شکلی که دیدیم فرو بریزند.

به گفته وی سوختن سوخت هواپیماهای جت دمای کافی برای ذوب کردن فولاد را تامین نمی‌کند و دود سفیدی که در اطراف این ساختمان‌ها دیده شد نیز نشانه انفجارهای کنترل شده برای فرو ریختن آنها است. کمیسیون تحقیقات کنگره درباره حملات ۱۱ سپتامبر، پس از تحقیقات گسترده این نظریه توطئه را رد کرد اما این اساتید دانشگاه به دنبال قانع کردن کنگره برای بازگشایی این پرونده هستند. بررسی ساختار این ساختمان‌ها نشان داد آنها بر اثر مواد آتش‌زا که منجر به ذوب شدن فولادها شده است، ضعیف شده و سپس سقوط کرده‌اند.

بخشی از " جنگ چهارم " ، یادداشت هفته دیدگاه : ۲۷ تیرماه ۱۳۸۴

متأسفم که نمی‌توانم تفسیر رسانه‌های خوشنام غربی را در رابطه با انفجارهای لندن و نیویورک آنهم به نقل از منابع خوشنامتر از خودشان یعنی مقامات دولتی آمریکایی - انگلیسی ، باور کنم . باور نمی‌کنم که خالق ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ " القاعده " بوده است .

هر آنکس که از دور هم دستی بر آتش مبارزه مسلحانه داشته باشد ، بخوبی می‌داند که در عملیاتی مشابه ۱۱ سپتامبر که تنها در کادر جنگ چریک شهری قابل تفسیر است ، مطلقا امکان موفقیت صد در صد و تام و تمام تمامی عملیات همزمان وجود ندارد . آنهم با استفاده از تیغ موکت بری و چاقوی خیار پوست کنی ! احتمال موفقیت یک عملیات نظامی در شهر بدلیل وجود پارامترهایی که مستقل از فرد و یا تیم عمل کننده وجود دارند ، همواره پنجاه - پنجاه است . این احتمال در صورت انجام دو عملیات همزمان تقلیل می‌یابد و به همین ترتیب با افزایش تعداد عملیات همزمان ، به همان میزان احتمال موفقیت عملیات مذکور کاهش می‌یابد .

متأسفم که نمی‌توانم باور کنم که در " مرکز تجارت جهانی " که محل استقرار بزرگترین گردانندگان اقتصاد دنیا هست ، به غیر از صدها نفر کارگر رستوران و منشی دون پایه و جهانگرد و آدمهای کاملا عادی ، حتی خون از دماغ یک نفر از دانه درشتهایی که از قضا سکان اقتصاد جهانی را نیز در دست دارند و دفتر کارشان هم از اتفاق در همان برجهای کذایی بوده است ، نیامده است ! مگر آنکه قبلا توسط " القاعده " خبر دار شده باشند !

با اینهمه باور دارم که بدون ۱۱ سپتامبر و بدون "القاعده" نه می‌شد ادعای مورد حمله واقع شدن ایالات متحده را بروی آنتن‌های جهان متمدن! برد و نه آغاز "جنگ جهانی چهارم" متصور بود.

۲۷ تیرماه ۱۳۸۴

بخشی از "علاقه حزب حکمتیست به جدال تنوریک! بخش دوم" ۱۱ مرداد ۱۳۸۴

۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، آغاز "جنگ جهانی چهارم"

پیش از ورود به بحث یک چیز را می‌خواهم روشن کنم. اینکه با طرح این موضوع بدنبال چه چیزی هستیم؟ با این بحث من به طرح یک "تنوری" پرداخته‌ام. تنوری فراگیری که در چارچوب آن می‌توان روند همواره پیچیده شونده معادلات موجود در "سیاست بین الملل" و تناقضات میان حوادث و رویدادهای بظاهر بی ارتباط با یکدیگر را بهتر فهم کرد و با تهاجم بی رویه و هدفدار "اطلاعات کانالیزه شده" توسط شبکه عظیم رسانه ای حاکم، مقابله کرد.

در کادر این تنوری "مبنای" آگاهی فرد، عقل و خرد و "شرط" آن اطلاعات است. درست عکس آن چیزی که "سیستم حاکم" با پدیده "انقلاب انفرماتیک" بدنبال تحقق آن است! فکرش را بکنید! سیلی از اطلاعات رنگارنگ در اختیار شما قرار می‌گیرد. صدها کانال ماهواره ای، هزاران سایت اینترنتی، یک جریان مداوم و مستمر تبلیغاتی و در کنار آنها شبکه ای سازمانیافته از تزریق بی وقفه اطلاعات غلط! تحلیلهای طراز سیستم حاکم و

اما تا آنجایی که به این بحث بر می‌گردد، مسئله این است که آیا درست است که عنصر آگاه، مبنای تحلیلهای سیاسی را اساسا اطلاعاتی قرار دهد که "دولت آمریکا" منبع آن می‌باشد؟ اطلاعاتی که امکان تشخیص صحت و سقم آن برای هیچ فرد و نهاد مستقل از دولت مذکور و یا منابع بی طرفی وجود ندارد. آیا تاسف بار نیست حزبی که در عالم پندار، خود را مدعی رهبری انقلاب توده ها! نیز می‌داند، فقط چند ساعت پس از واقعه ۱۱ سپتامبر اعلامیه صادر کند و پیش از اینکه هنوز چیزی مشخص شده باشد، ضمن قلمداد کردن مرگ اسف انگیز چند صد نفر به عنوان "نسل کشی"! (انگاری که واژه ها بار و مفهوم خاص خود را ندارند)، از موضع قضاوت حتما عادلانه، حکم محکومیت "اسلام سیاسی" را صادر می‌کند.

آخر مگر در همین زادگاه عقیدتی و سیاسی شما (یعنی غرب)، همه بی گناه نیستند مگر آنکه عکس آن ثابت شود؟ شما آقای کمانگر که مرا متهم می‌کنید که می‌خواهم ثابت کنم دولت آمریکا عامل جنایت ۱۱ سپتامبر بوده است، چه توجیهی برای این موضع گیری حزبتان آنهم در زمان حیات بنیانگذار آن داشته اید. جرم "تروریستهای اسلامی" در کدام پروسه قضایی ثابت شده بود که شما اطلاعیه می‌دادید؟ اگر حرف و ادعای دولت آمریکا (که خود در عالم واقع چیزی جز مامورین اجرای مطامع و منویات "طبقه ویژه" ای که افسار واقعی قدرت سیاسی و اقتصادی را در دست دارند، نیست) برای شما اینقدر سندیت داشت، دیگر مخالفان با جنگ عراق چه صیغه ای بود؟

با اینحال من بر خلاف ادعای شما، اصلا بدنبال ثابت کردن این نیستم که دولتهای آمریکا و انگلیس، خود عامل وقایع ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و ۷ ژوئیه ۲۰۰۵ بوده اند یا نه. نه این که دلم نخواهد! نه، برخلاف شما که پیشاپیش مجرم را مشخص کرده اید، من و نه فقط من که هیچکس دیگری در شرایط کنونی اساسا امکان اثبات و یارد این اتهام را ندارد! چرا که برای اینکار در درجه اول نیاز به دسترسی داشتن به اسناد و مدارک و شواهد جمع آوری شده ایست که در اختیار هیچکس جز همان دولتهای مربوطه نبوده و نیست! ضمن اینکه در تحلیل نهایی آنچه که برای من نقش تعیین کننده در "تنوری جنگ چهارم" دارد، نه عاملین ۱۱ سپتامبر که پی آمدهای آن در ابعاد جهانی است.

من تنها ادعاهای دولت آمریکا را در رابطه با ۱۱ سپتامبر، بزیر علامت سؤال برده ام. من لاطاعتی را که توسط سخنگویان رسمی و غیر رسمی آمریکایی-اسرائیلی، و توسط سیستم رسانه ای متعلق به همان "طبقه ویژه"، به شعور اجتماعی تزریق می‌شود، باور ندارم!

شما ولی آزادید که مبنای تحلیلهای سیاستان را همین اطلاعات قرار دهید! من می‌گویم اثبات اینکه عملیات ۱۱ سپتامبر، عملیات انتحاری بوده اند، اینکه مسببان آن همان ۱۹ نفری هستند که عکسهایشان

را دولت آمریکا از طریق شبکه عظیم رسانه ای به نمایش گذاشته و خلاصه اینکه دولت مربوطه از وقوع چنین فاجعه ای بی اطلاع بوده را، تنها زمانی ممکن می دانم که امکان دسترسی آزادانه نهادهای مستقل غیر دولتی به اطلاعات واقعی، اسناد و مدارک و شواهد موجود و شاهدان واقعه وجود داشته باشد. در غیر اینصورت داستانهای نقل شده توسط پنتاگون و سازمان سیا و اف بی آی را باور ندارم. شما ولی مختارید که تمامی این مهمات را در بست پذیرفته و بازتولید کنید.

من می گویم طرحهای مربوط به " جنگ چهارم " سالها پیش از ۱۱ سپتامبر و بلافاصله پس از فروپاشی اتحاد شوروی سابق، تهیه و در میان نخبگان " طبقه ویژه " به بحث گذاشته شده است. باور نمی کنید یک نگاهی به سندی که توسط دو استراتژیستین عمده " جناح بازها " یعنی " پاول ولفوویتز " و " ریچارد پرل "، بلافاصله پس از فروپاشی اتحاد شوروی در دسامبر ۱۹۹۱، تهیه شده و در ۸ مارس ۱۹۹۲ بخشی از آن در روزنامه صهیونیستی " نیویورک تایمز " انتشار یافت، بیاندازید.

سندی که در میان امضا کنندگان آن به غیر از دو نفر فوق، نامهای نه چندان نا آشنایی همچون " لوییس لی بی "، " اریک ادل مان " و " زلمای خلیل زاد " نیز به چشم می خورد. اولی با تشکیل کابینه " جرج دبلیو بوش " سمت ریاست دفتر قدرت واقعی در کاخ سفید یعنی " دیک چینی " را عهده دار می شود و دیگری مشاورت سیاست خارجی او را! سومی هم که قاعدتا می بایست برای هر کس که بطور ظاهری نیز اوضاع و احوال منطقه را دنبال می کند، نامی آشنا باشد. همانی که سرنوشت افغانستان تحت اشغال و مسئولیت " حامد کرزای " را در دستهای او قرار داده بودند.

در این سند طبقه بندی شده که تحت عنوان **defense policy planning** به معنی " طراحی سیاست دفاعی " به نخبگان هیئت حاکمه آمریکا ارائه شده بود، بصراحت استراتژی " جهان تک قطبی " و نقش و جایگاه ایالات متحده به مثابه تنها ابرقدرت و شیوه های تحقق این استراتژی و ابزار آن یعنی اتکاء بی حد و مرز به **overwhelming power** یا " قدرت نظامی توان نگاه "، به تصویر کشیده شده است. تصویر ابرقدرتی یگانه به مثابه " پادگانی تا دندان مسلح، بر بالای تپه و مسلط بر شهر " ! در مقدمه سند آمده است:

" هدف اول عبارت است از پیشگیری از ظهور یک رقیب جدید که قادر به ایجاد تهدیدی از نوع تهدید قبلی شوروی در هر نقطه از جهان باشد. "

تاکتیک محوری در استراتژی " جنگ جهانی چهارم " بر همین مبنا تاکتیک " پیشگیری " است که جایگزین تاکتیک محوری " جنگ جهانی سوم " (موسوم به جنگ سرد) یعنی تاکتیک " بازدارندگی " باید می گردید.

پیاده کردن این استراتژی بدون هدف قرار گرفته شدن ایالات متحده در ابعاد ماکرو اساسا امکان پذیر نبود!

۱۱ مرداد ۱۳۸۴

بخشی از مصاحبه با " سایت طلوعه "، سوم دیماه ۱۳۸۳

س - محور بعدی منطقاً بعد از خاتمی است و موضوع انتخابات ریاست جمهوری در بهار آینده. در این رابطه چه تحلیلی دارید و سرنوشت این انتخابات را چگونه ارزیابی می کنید؟

ج - رژیم " جمهوری اسلامی " به سمت تکپایه شدن پیش می رود. تنها گزینه ای که می تواند در این روند اخلاص ایجاد کند، حضور دوباره " رفسنجانی " در این به اصطلاح انتخابات می باشد. در این رابطه هم رفسنجانی بی ابروتر از آن است که بشود بر روی او حساب باز کرد و هم مصالح نظام با توجه به مجموعه شرایط داخلی و بین المللی اساساً اجازه کوچکترین شکاف در بالا را به حاکمیت بعد از خاتمی می دهد. همین قدر که تا حالا حضور امثال خاتمی هم تحمل می شود هیچ دلیلی ندارد جز انطباق روز افزون " مقام ریاست جمهوری " با مصالح نظام و کرنش بی پایان او در مقابل " مقام معظم رهبری " !